

دکتر سید محمود نشاط

گروه زبان و ادبیات فارسی

اسم صوت و کاربرد آن

در زبان فارسی

یکی از مواردی که غالباً در کتابهای دستور زبان پارسی بسی توضیح یا مجمل باقی مانده بحث دربارهٔ واژه‌هاییست که منعکس‌کنندهٔ صدای واقعی طبیعی حیوان و انسان یا برخورد اشیاء به چیزی است یعنی کلماتی که به تقلید از صدای اصلی و طبیعی بدست آمده‌است؛ اینها را اکثراً به اشتباه صوت نامیده و حتی در فصل صوت گاه بدان اشارتی مختصر نموده‌اند که از حد تعریف فراتر رفته‌است. بنظر می‌رسد اطلاق نام صوت به اینها و جایگزین ساختن آنها در فصل اصوات متناسب نیست، نخست آنکه اسم صوت با خود صوت یعنی (Interjection) اشتباه می‌شود، و دیگر آنکه اینها تقلید صدای طبیعی است و کلمهٔ صوت برای آن نام رسائی نیست و باید نام مناسب و شایسته‌یی برای آن برگزیده شود، چه، صوت در مورد صدای انسان و حیواناً پرندگان خوش‌آواز صدق می‌کند و هیچ‌گاه نمی‌گوییم صوت گوسفند^۱ و صوت ریختن آب، بنابراین این نامی که رسانندهٔ آواها باشد برای آن متناسب است نظیر خود کلمهٔ «آوا» یا لاقلاً «اسم صوت» سوم آنکه صوت دستوری چیز دیگریست و اسم صوت بحث دیگر و این دو از یکدیگر متمایزند، این قبیل واژه‌ها که به تقلید از صدای اصلی گرفته شده‌است منحصرأ نمودار «صدائی» هستند و تنها از «یک مفهوم» یعنی مفهوم صدای طبیعی و نوع صدا تجاوز نمی‌کنند، مراد ما از نوع صدا

نامگذاری فنی و هنری صدا نیست مثل زیر و بم یا دستگاہ، ابوعطا، سه گاه، چهار گاه، بیات اصفهان و غیره بلکه مراد صداها بیست نظیر غلغل صدای جوشیدن آب، وقوق صدای سنگ، شرشر صدای ریزش آب، گرگر صدای سوختن چیزی و امثال آن، آن گروهی هم که به ظاهر غیر از این می نمایند ظاهر آکاماتی است که شکل واقعی معنی خود را در این زمان عوض کرده و نوعی مفهوم ثانوی و تازه بدست آورده اند مانند موس موس که امروز به معنی التماس و اصرار و همانند آن بکار می رود و مس مس که به معنی آهسته کاری و کند کار کردن و وقت گذرانی و امثال آنست، اینها ظاهراً در اصل بازتاب حالت صدای فاعل و انجام دهنده آن بوده است چنانکه در فعل غریدن (غرغر) و غیره می بینیم.

اسم صوت بسا (Onomatopé) در زبان فرانسوی تطبیق می کند، Onomatopé یک اسم مؤنث و به معنی کلمه‌یی است که بازتاب صدای چیزی است مثل «glouglou» صدای ریزش آب از بطری، و «tic-tac» صدای کار کردن ساعت، و بسیاری دیگر از قبیل، Cliquetis و brouhaha و غیره؛ ملاحظه می شود «Onomatopé» در زبان فرانسه نیز اسم است و مانند زبان فارسی غالباً از تکرار یک جزء کاملاً مشابه یا تقریباً مشابه بوجود آمده است.

اسم صوت در فارسی نیز اسم است و مانند انواع اسامی دیگر حالات نحوی و ترکیبی می پذیرد و نکات قابل ذکر دیگری نیز درباره آن هست که به اختصار یاد آور می شود:

۱- پذیرفتن حالات ترکیبی و نحوی از قبیل حالت فاعلی و مسندالیهی مثل (زرزر کار بدی است یا نق نق شروع شد) حالت مفعولی: زرزر را کنار بگذار حالت اضافی: او اهل زرزر یا نق نق نیست.

۲- در معرض بسیاری از تغییرات و تبدلات صرفی قرار می گیرند مثلاً بالحق یا صفتی به صورت (غرغری) و اونسبت (غرغرو- فسفسو) صفت نسبی از آن ساخته می شود (کلفت غرغرو به درد نمی خورد)، صفت‌های دیگر از قبیل

صفت فاعلی (غرنده - غران) صفت مفعولی (غریده) و غیره هم از آن ساخته شده است.

۳- در بسیاری از موارد با گرفتن یاء، حالت قید به خود می گیرند: میز تقنی شکست، صندلیها گرگر می سوخت، اورا شق شق می زد و امثال اینها.

۴- گاه بعضی از اسم صوتها خود به خود معنی ثانوی به خود گرفته و شکل اسم صوتی آن گویی ضعیف شده است مثل جز و وز که در اصل صدای سرخ شدن چیزی در روغن بوده و اکنون مجازاً به معنی التماس و زاری و ناله و اصرار و ابرام در آمده است، وشت و شوت به معنی داد و فریاد و سر و صدا و حرارت به خرج دادن و امثال آن، غرنگ و غریو که هر دو امروز به معنی فریاد بلند و نعره موحش بکار می رود. همینطور غو و غوغا به معنی آشوب، کوکو نام پرنده، پوپو نام پرنده، لالایی نام خاص آواز مادر برای خواب کردن کودک، خر به معنی گلو: (خرش را گرفت که در معنی مجازی و حقیقی هر دو مورد استعمال دارد).

۵- بعضی از اسم صوتها با گرفتن (کاف اسم ساز) به جزء دوم اسم ذات از آن ساخته شده است، (در این نوع هر دو جزء اسم صوت ذکر می شود):

جیر جیر + ك = جیر جیرك، نام حشره بی

سیر سیر + ك = سیر سیرك، نام حشره بی

قار قار + ك = قار قارك، نام اسباب بازی

۶- با گرفتن (کاف اسم ساز) به جزء دوم اسم معنی از آن ساخته شده است مثل مور مور + ك = مور.ورك، نوعی تشنج فوری و حالتی شبیه به لرزش بی دوام قلقل + ك = قلقلك، حالتی که مشهور است.

۷- با گرفتن (کاف اسم ساز) ولی بدون تکرار کلمه، اسم ذات از آن بوجود آمده است فش + ك = فشك (فشك).

۸- بعضی از آنها با گرفتن هاء اسمی و تکرار هر دو جزء اسم معنی بوجود آورده اند مثل غلغل + ه = غلغله به معنی جمعیت و ازدحام، چه چه + ه = چهچهه (صدای خوش پرندگان خوش آواز، دم دم + ه = دمدمه، زم زم + ه = زمزمه و نظائر آن. این قبیل کلمات از اصل خود فاصله گرفته و دور شده و حالت اسمی مطلوب به خود گرفته است.

۹- با گرفتن (هاء اسمی) و تکرار هر دو جزء بسیاری از اسمها را در زبان فارسی بوجود آورده و میتواند بوجود بیاید مثل فر فر + ه = فرفره، جق جق- + ه = جققه (جفجغه) و از این نوع است کر کره، فش فشه، خرخره (گلو)، غرغره، سرسره و نظائر آن.

۱۰- با گرفتن (هاء اسمی) اما بدون تکرار هر دو جزء اسم ذات بوجود آورده است: مثل ترق + ه = ترقه، چک + ه = چکه، تق + ه = تقه (چکش).
۱۱- با گرفتن (باء اسمی) اسم ذات از آن ساخته شده است مثل قل قل + ی = قلقلی (کوزه و شیشه دهن تنگ).

۱۲- گاه دو اسم صوت مختلف بهم پیوسته میانوند پذیرفته و اسم معنی بوجود آورده است: هی + ا + هو = هیاهو، به معنی ازدحام و جنجال.

۱۳- ممکن است يك اسم صوت با کلمه غیر صوتی ترکیب شود و اسم ذات یا معنی بسازد مثل وقوق + صحاب = وقوق صحاب (وقوق صاحب) نسام اسباب بازی بچه ها^۲، آسمان + غرب + ه = آسمان غربه به معنی رعد^۴.

۱۴- گاه مختصر تغییری در کلمه راه یافته و آنگاه معنی اسمی دیگری به خود گرفته است مثل تراك که با حذف الف به صورت ترك به معنی شکاف و ترك خوردن به معنی شکاف برداشتن شده است.

۱۵- غالباً جزئی از فعل مرکب قرار گرفته است مثل: گرزدن، نق زدن، زر زدن، هل دادن، پف کردن، پف پف کردن، خرخر کردن (خرخر و پف پف ... کهنه وقت خواب)، پف نم زدن، فس فس کردن، قی کردن، موس موس

کردن، عوعو کردن، (مه فشاند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر خلقت خود می تند) (مولانا- مثنوی).

۱۶- ممکن است دو واژه مختلف اما در حالت مجموع، يك صوت با يك مفهوم صوتی را بسازد مثل خروپف کردن، شت و شوت کردن، قسال و قبل کردن.

۱۷- گاه يك صوت مرکب از دو جزء تشکیل می شود که اجزای آن يك لفظ نیستند مثل چکاچاك (صدای شمشیرهایی که در پی هم زنند) شلپ شلوپ (زدن مرتب چیزی بر آب یا آب بر چیزی، زلنگ زلونگ، تلق تلوق و امثال آن) در این مثالها، شلوپ، تلوپ، زلونگ مهمل کلمه محسوب نمی شوند چون مفهوم صوتی دارند).

۱۸- گاه با کلمه هم معنی (هم گروه) خود ترکیب می شود و هر دو جزء در يك مفهوم واحد میباشد مثل غرولند، دانب و دونب (دانب و دومب).

۱۹- در مواردی کلمات مشابه، يك گروه هم معنی را بوجود آورده اند مثل: تپ تپ، تپ تپ، تاپ تاپ، تاپ و توپ، تپ و توپ، تپ و توپ و امثال آن.

۲۰- از اسم صوت در مواردی ممکن است مصدر و فعل مرکب آمده باشد: غر، غرغر، غریدن: (بفرید بر من که عقلت کجاست؟) چو دانی و پرسی سؤالت خطاست- سعدی، بوستان، مثال دیگر: قد، قدقد، قدقد کردن.

۲۱- در اسم صوتهای مرکب در مواردی هم جزء دوم کلمه مفهوم صوتی صریحی ندارد و احتمالاً مهمل کلمه محسوب است، مانند شت و شوت کل و کول، نق و نوق، زروزور، مچ و موج، غر و غور، خش و خوش. نکته آنجاست که جزء دوم همگی هم وزن (بروزن فول) است.

۲۲- گاه دو اسم صوت قریب المعنی بهم پیوند و اسم صوت با مفهوم

قویتری را بوجود آورد، مثل: قال و قیل^۶، دامب و دومب، دنگ و فنگک.

۲۳- گاه يك اسم صوت در حالت بسیط دارای يك معنی خاص و در حالت تکرار صاحب معنی دیگری می شود مثل پف کردن به معنی باد کردن و بر آمدن یا خاموش کردن (فوت کردن به اصطلاح) و در حالت تکراری، پف پف کردن به معنی خرخر کردن.

۲۴- ممکن است در حالت غیر تکراری يك گروه کلمات مشتق را بوجود آورد مثلاً از غر: غریدن، غران، غرش، اما همین کلمه وقتی به صورت تکراری در آمد فعل مرکبی بسازد که دارای معنی دیگری باشد و تبدلات و تغییرات صرفی دیگری هم داشته باشد که در شکل اول نیامده باشد مثلاً غران داریم ولی غر غران نداریم و در همین شکل تکراری غر غر کنان، غر غر کننده، غر غر و آمده که در شکل غیر تکراری این صورتهای آن استعمال نشده است.

۲۵- تلفظ اسم صوتها در گویشها و لهجهها متفاوت است نظیر کلمه: کرچ کرچ (به ضم کاف) و کرچ کرچ (به کسر کاف): (کرچ کرچ قند می جوید - کرچ کرچ می خورد) - نمونه دیگر: صدای حشرات و زنبور را در بعضی از گویشها وز در بعضی ووز (با واو اشباعی) و در بعضی وز و ووز گفته اند، و همچنین برای يك مفهوم هم ممکن است در دو نقطه یا در دو گویش دو کلمه مختلف بکار برند مثل: فر و فر از دماغش خون می آمد، یا، هر و هر از دماغش خون می ریخت.

۲۶- اسم صوتها غالباً دو حرفی و يك سیلابی است: نق نق، وق وق، تك تك.

۲۷- اسم صوتها بیشتر بطور مکرر استعمال می شود: شرشر، قلقل،

بعبع، در برخی زبانهای دیگر نیز همینطور است مثلاً در عربی: الواوثة به معنی پارس و عوعو سگ^۷.

۲۸- گاه اسم صوتها بیش از دو حرف هم هستند: جيك جيك، تالك تالك،

تلپ تلپ، هلف هلف، گرم گرم و به ندرت بیش از سه حرف مثل: شبلق شبلق.

- ۲۹- گاه دوجزاء اسم صوت یکسان نیست: تیک ناک، پیف پاف.
- ۳۰- گاه به هر دو شکل دو حرفی و چند حرفی دیده می شود: وقوق، واق واق، تپ تپ، تاپ تاپ، تلب تلب.
- ۳۱- اسم صوتها گاه به خودی خود و گاه با واو عطف بهم پیوندند: زر زر، خرخر (بی حرف عطف) زر وزر، خرخر، هن وهن، دامب ودومب (با حرف عطف).
- ۳۲- اسم صوتهای مکرر مختوم به حرف پیوند پذیر از نظر املائی غالباً متصل نویسند: غلغل، قلقل، دمدم.
- ۳۳- در املاء و به هنگام نوشتن گاهی حروف مخنص زبان عربی را به اشتباه بکار برده اند که دلیل منطقی ندارد مثل طقطق، طاق طاق، طاراق طروق که مسلم باید به صورت تفتق، تاق تاق، تاراق تروق، ترق تروق نوشت.
- ۳۴- بعضی از اسم صوتها از شکل اصلی و دیرین خود خارج شده است مثلاً در کلمه غرغر مفهوم اسم صوت قوی تر است ولی در مصدر غریدن که اشتقاقات صرفی هم بر آن جریان یافته و ترکیبانی مثلاً شیر غرنده غرش آسمان، غرید، می غرد بوجود می آورد معنی صوتی ضعیف و معنی (فعل) قوی تر است.
- ۳۵- گاه اسم صوت حالت تعبیری و کنایه یی به خود گرفته است: (هنوز کل و کلی می کنیم و پا می کشیم).
- ۳۶- در مواردی استنباط حالت صوت و صدا در کلمه میسر نیست، مثل هرهر اشک میریخت، هرهر از دماغش خون می آمد، فروفر از پره های بینی او خون می ریخت، که خون آمدن صدا ندارد، در این قبیل موارد معمولاً کلمه حالت قیدی دارد.
- ۳۷- اسم صوت تقلید صدای انسان، حیوان و برخورد اشیاء و حالات مکانیکی، هر سه را شامل می شود. نمود صدای انسان مثل خرخر، نمود

صدای حیوان مثل بع بع، جیک جیک، نمود برخورد اشیاء مثل تق تق.

۳۸- بعضی کلمات نظیر چیز در مورد ترساندن طفل از آتش، پیف در مورد بوی بد آمدن، چخ و چخه برای راندن سگ و پیش و پیشت و پیشته برای راندن گربه و کیش برای راندن مرغ و پرنده وحش که برای از حرکت بازداشتن خر بکار می رود معنی آنها اغلب دور شو، دور شوید، ایست و متوقف باش و از این قبیل است و اگرچه آنها را جزء اصوات نیاورده اند ولی به (صوت) بیشتر نزدیک است تا اسم صوت زیرا در اسم صوت باید کلمه صدای طبیعی چیزی را بدهد ولی این قبیل کلمات را ما در مقصودی خاص یعنی امر، راندن، رماندن، ایستادن و متوقف ساختن و امثال و اشباه آن استعمال می کنیم و ظاهراً در آن تقلیدی از صدا وجود ندارد و کلماتی است قراردادی برای مقصودهای خاص و کاربرد این قبیل کلمات مثل بعضی از اصوات به شبه جمله رسیده است مثلاً کلمه «جیز» یعنی جیز و جزغاله می شوی (می سوزی) که کاربرد شبه جمله دارد و علی الاصول از اصوات باید محسوب شود نه اسم صوت. از همین گروه است کلمه پیش پیش در مورد راندن یا برعکس خواندن گربه، جاجا برای راندن مرغان به سوی لانه و آشیانه و همانندهای آن.

۳۹- به يك دسته دیگر از کلمات برمی خوریم که در اسم صوت بودن آنها سخت جای تأمل و تردید است اگرچه بعضی، آنها را اسم صوت نوشته اند، این قبیل واژه ها نامهایی است برای نوعی از صدا، نه تقلید از صدا، و بنظر می رسد مبنای اسم صوت دانستن آنها عدم توجه به این نکته اخیر بوده است، نمونه این کلمات:

چغبلغ: به معنی نعره و فریاد از روی اضطراب و بی آرامی^۸ - زغار به معنی فریاد و فغان، زوزه: به معنی گریه و مویه و نوحه. ژخ به معنی آواز حزین و آهسته و صدای زاری و ناله^۹ - ژخار: به معنی بانگ و نعره و فریاد سهمناک. بهمین معنی است ژغار.^{۱۰}

ژک: سخنی که از زیر لب گویند از روی خشم (ژکیدن، غرولند کردن).
ژغند: آواز بلند مهیب و سهمناک سباع و بهائم سه وقت گرفتار شدن در دام^{۱۱}.

ژکس: (به فتح اول و دوم) به معنی معاذله عربی، ظاهرأ تصحیف کلمه برگت است.

سغو: (به فتح اول و دوم) صدا و آواز طشت و طبق و امثال آن، اگر مراد طنین صدا باشد، شاید این یکی را بتوانیم اسم صوت بشناسیم.

شنوسه: این کلمه به صورتهای سنوسه، اشنیجه، اشنجه، ستوسه که غالباً مصحف کلمه دیگر است به معنی عطسه است و نباید قاعده اسم فعل باشد مثل سرفه که اسم فعل نیست در انگلیسی هم به صورت (Snaze) آمده است.

شیهه: کلمه فارسی و به معنی صدای اسب است و گمان نمی رود که اسم صوت باشد^{۱۲}.

شنه: (به فتح اول و دوم) معانی متعددی دارد از جمله صدای قلم- صداها عموماً- آوازه- صدای نای و سورنا- آواز بهائم- صدای وحوش و طیور و مانند آن و شیئه اسب^{۱۳}.

عنگک: (به فتح اول و سکون دوم) بانگ و نعره خر و این کلمه نیز مانند شیهه اسم است و تصور نمی رود اسم صوت بودن آن درست باشد.

کراخ و کراج: بانگ و فریاد ماکیان در وقت بیضه نهادن^{۱۴}.

گرگر: به معنی سخنی است که آهسته در زیر لب گویند (دندنه)^{۱۵} ۱۶۳۱۵

ماژ و موژ: صدای موش در موقع احساس خطر مار و گربه^{۱۶}.

ویله: به معنی صدا و آواز است، فریاد عظیم^{۱۸}.

هکچه - هکک - هکه - هکک: به معنی جستن آب در گلو- فواق عربی این

کلمه را از نظر تقلید صوتی میتوان در ردیف اسم صوت آورد، اگر چه نام حالتی است:

یوسفی طیب گوید:

آن را که بود هکچه استغراغی بگذر ز علاج او مجو آزارش^{۱۹}
 ۴۰- برای آنکه آمار و فهرستی از اسم صوتها در دست داشته باشیم و کار
 ما با روش آماری منطبق باشد فهرستی از اسم صوتهای مستعمل در زبان فارسی
 تهیه نمود که در اینجا به طریق الفبائی مذکور می گردد، البته نمی توان مدعی
 شد که این فهرست و آمار کامل و بی نقص باشد چون تعداد اسم صوتها زیاد
 است و بستگی به تلفظها و گویشها و شغلها و عوامل متعدد دیگر دارد اما
 در این سطور سعی نموده اولین بمار اسم صوتهای رایج در زبان پارسی را
 تاحدی جمع آوری نمایم.^{۲۰}

فهرست اسم صوتهای مشهور پارسی به ترتیب حروف تهجی:

آ- آپوق (صدای دهن پر باد که یکدفعه خالی شود)

ا- اخ (صدای خلط از دهان راندن)

ب- ببع- بق (صدای ناگهانی - صدا برای ترساندن اشخاص)- بچ بچ
 (لفظی است که شبانان بز را بدان نوازش کنند و پیش خود خوانند و نیز حرف
 زدنی باشد در نهایت آهستگی، که امروز آن را بچ بچ گویند (برهان).

پ- پت پت (صدای درگوشی و صدای تپیدن اعضاء)- پچ پچ - پچ پچه -
 پخ- پخ پخ - پر پر- پر پر- پف (بادی که برای چراغ کشتن یا روشن کردن آتش و
 خارج ساختن خاشاک از چیزی از دهان بر آرند: اثیر اخسیکتی:

از پف هر ناقص این چراغ نمیرد نور الهیض ضامن است به اتمام
 پف پف- پز پز (صدای شبانان نوازش بز و خواندن آن را - برهان).

ت - تاپ تاپ، تاپ وتوپ، تاق تاق، تاراق ترق، تپ تپ، تپ تپ ،
 تپ وتوپ، تراك، ترك، ترنگ، ترنگاترنگ، تق تق (صدای پاوبر خورد چیزها
 مسعود سعد سلمان:

تق تق پای او چو برخیزد شادی و لهو درهم آمیزد^۱

تق تق، تك تك، تلاپ تلوپ، تاپ تاپ. تلب تلوپ، تلق تلوپ، تلو تلو، تيك تك.
ج- جخا جخ (صدای پی در پی زدن شمشیر و همتای کلمات چکاچاك،
چکاچك، چقاچاق، چقاچق میباشد (معین، حواشی برهان).

جر جر (صدای پاره شدن پارچه و کاغذ و امثال آن - جرس (صدای برهم
خوردن چیزی و مشترك در فارسی و عربی است) - جرست (صدای دریدن کرباس
و امثال آن) به معنی دندان غروچه (کروچه) نیز آمده است (برهان).

جرنگ، جرنگ جرنگ، جز ووز، جز وبز (صدای سرخ شدن غذا در
روغن - قلقل غرابه و چپچاپ بوس جزبزقلیه فش شلواربند - انجمن آرای
ناصری) دستور دانی جواد ص ۲۰۰. جخ جخ، جیخ، جنج (صدا و فریاد گاو -
برهان) - جیر جیر، جيك جيك.

چ - چاك، چاكاچاك، چك چك، چاكاچاك، چاواچاو (شور و غوغا -
برهان) - چپچاپ (صدای بوسه - صدای غذا خوردن) - چخاچخ، چخچخ،
چخچخ، چخه (دو کلمه اخیر برای راندن سنگ بکار می رود و در خصوص این
قبیل کلمات توضیحی در ردیف ۳۹ داده شد)، چرنگ، چكاچاك، چكاچك،
چك چاك، چك چك، چك چك چم چم، چمچمه (صدای پابه وقت راه رفتن -
چه چه، چهچهه، چناچن (آواز و صدای تیر که پی در پی بیندازند. برهان)،
چناهن، چناهن (دو کلمه اخیر کلمه تحسین است - برهان).

خ - خرخر، خرخر، خشخش، خشخشت، خشتخشت، خش و خش
د - دام دام، دامب و دومب، دق دق (ای مطرب خوش قاقا توفی قی و من
توفی تودق دق و من حق حق توهی هی و من هو هو - مولانا - غزلیات شمس) -
دم دم، دمب و دوم، دنگ دنگ، دومب و دومب، دنگ و فنگ.
ر - رودرود (آواز داغ دیده).

ژ - ژغ ژغ (صدای سائیده شدن دندانها بر روی یکدیگر) (ژغ ژغ

دندان او دل می شکست جان شیران سپه می شد ز دست - مولوی - دستور
دائی جواد ص ۲۵۵).

س- سرسر، سیرسیر (صدای حشره‌یی)

ش- شپ شپ. شپشاپ، شپاشاپ (صدا و آواز پی در پی خوردن پیکان
تیر باشد به جایی (برهان). فردوسی:

ز چکچک گرز و ز شپشاپ نیر بر آورد از جان دشمن نفیر
شك شك (آواز پای در وقت راه رفتن) شكاشك- برهان)، شپاق شپلق- شت و
شوت، شرشر، شقشق (صدای سیلی و امثال آن)، شاپ شلپ.

ع- عرعر، علالا (صدای سگان، مولانا: زانه‌مه بانگ و علا‌لای سگان
هیچ وامانده ز راهی کاروان؟)، عوعو.

غ- غارغار، غار و غور (صدای معده و امثال آن^{۲۲}، غرغر، غرغرو
غرنگ، غرو و غور، غریو، غرغز، غرنه (بانگ و مشغله و فریاد و شور در
تداول عامه گرنه و گرنه، حواشی برهان، لیبی گوید:

دو چیزش برکن و دو بشکن مندیش ز غلغل و غرنه

فعل غرنیدن از آن ساخته شده است.)

عنصری: لشکر شاد بهر درجنید نای روین و کوس بغرنید

(لغت فرس). غلغل، غلغله^{۲۳}، غو، غوغا.

ف- فچفچه (سخنی را گویند که بر زبانها و میان مردم افتاده باشد لیکن
خفیه و سرگوشی، فرفر، فس فس، فش فش، فشك (رجوع فشنگ در همین
مقاله)، فشی، فنگ، در ترکیب دنگ و فنگ.

ق- قهقهه (خنده سخت با آواز، مشترك مابین فارسی و عربی (منتهی الارب)
قهقهه (خنده به آواز بلند (برهان)، قلقل (صدای ریختن آب از بطری و قلیان و
امثال آن، قارقار (رجوع قارقارک)

قاه قاه، قدقد (صدای مرغ و خروس)، قلقل (رجوع، قلقلک در همین مقاله)

قو قو، قو قولیقو، قه قه، قی (رجوع، قی کردن).

کـ کد کده (آواز و صدای خایسک و سندان و امثال آن)، کم کم (صدای کندن نقب و چاه، امروز گم گم گویم) خاقانی شروانی:
 به چارپاره زنگی، به باد هرزه دزد به بانگ زنگل نباش و کم کم نقاب
 کم کم، صدای شمردن زر نیز میباشد (برهان)، کخ کخ (صدای سرفه و خنده،
 سنائی: از پی مصلحت بروخندد کخکخی بر بروت او بندد)
 کرچ کرچ (صدای جویدن قند و غیره، مخفف کلوج است که خائیدن و جویدن
 چیزهای صدادار باشد، مصدر آن کلوچیدن - کرچ کرچ - کل کل (بسحق اطعمه:
 در سفر با گردگانم در جوال می کشم از کلکل او قیل و قال
 کل کل (به معنی بالا - برهان) کت کت (درگوشی)، کت و پت، کاغ کاغ (صدای
 کلاغ، جامی: جامی از نطق زبان بسته چون شناسد کس نکت طوطی شکر شکن
 از کاغ کلاغ، رجوع غار غار و قارقار در همین مقاله، کر کر، کر کر (رجوع:
 کر کره) کو کو، کیش کیش (در مورد دو کلمه اخیر رجوع توضیحات اول
 همین مقاله).

گـ گر گر، گرم گرم (صدای دویدن و کوبیدن)، گم گم (گمب و گمب)
 لـ لپ لپ (صدای آب خوردن سگ و صدای آتش خوردن و نظائر آن
 (برهان) لف لف (لغت نامه)، لف لف، لپ لپ، لای لای، لالائی، لاق لاق، لك لك
 لندلند.

مـ مس مس؛ مس و مس، معومعو، ملچ ملچ، ملچ ملوچ، مو (صدای
 گربه) مولوی - اسب هم هو هو کند چون دید جو چون بیند گوشت گربه کرد مو
 دستور دانی جواد ص ۲۰۱)، مور مور (رجوع مور مورک در همین مقاله)، موس
 موس، میومیو.

ن - نق نق، نق ونوق.

و- واق واق، وز وز، وز ووز، وز و ووز، و غ و غ (صدای سگ و

وزغ، برهان)، و لكوك (غوغا و صدای سگ، برهان).

۸- هی هی، هو هو (صدای مرغ و اسب)، هاق هاق، هرا (زهرین حمله زهرای تیغ شده آب خون دردل تندمیغ، شرفنامه ۱۴۰)، هرین (رجوع، هرا) هر و هر، هر هر، هو هو (صدای مرغ و اسب و نام پرنده)، هق هق، هلف هلف. هن و هن، هه (صدائی است که در وقتی که خواهند دهن شخصی را بو کنند از آن شخص برگوش خورد (برهان)، هک هک (صدای گریه)، هک هک (صدای گریه)، هف هف (صدا و آواز سگ)، های، های های (شور و گریه مصیبت زدگان). های و هو ی (شور و غوغای میزبانی و عروسی و نظائر آن- برهان)، هو ی، هی هی، های های (دروقت درد و الم و آزاری بر زبان رانند (برهان) های های (در مورد غوغای شادی)، هممه .

ی- ی ی (آوازی که بدان، گفتار کسی را به مسخره تقلید کنند) لغت-

نامه) ی ی ی (در مورد مسخره و الوچاندن کسی).

یسی (کلمه عربی است در موقوف تعجب بکار برنند ؛ لغت نامه،

تاج العروس مجلد ۱۰)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حواشی:

- ۱- مراد زبان پارسی است، در عربی صدق نمی کند نظیر: ... ان انكر الاصوات لصوت الحمير. (لقمان ۳۱-۱۸)
- ۲- لاروس ذیل. Onomatopé
- ۳- وقوق ساهاب- وقوق صحاب- وقوق صاحب (اثر صادق هدایت)
- ۴- ذکر مآخذ و شواهد تنها در مواردی رعایت کرده که ضرورتی داشت، والا در مواردی که مطلب روشن بود و ذکر مآخذ مفید فایده‌یی نبود از اطالۀ کلام خودداری نمود.
- ۵- نظر به کثرت کلمات ناگزیر از ضبط تلفظ به حروف لاتین یا تعیین اعراب، به منظور احتراز از اطالۀ کلام خودداری کرد و نیز در معنی کلمات تا آنجا که ضرورتی ایجاب نمی کرد به علت وضوح معنی از توضیح زائد چشم‌پوشی کرد.
- ۶- در فارسی این ترکیب به حالت مجموع صورت صوتی به خود گرفته است و توجهی به ریشه کلمه نیست.
- ۷- منتهی الارب
- ۸- برهان قاطع ذیل چغبلخ
- ۹- بوی برانگیخت گل چو عنبر اشهب بانگ برآورد مرغ با ژخ طنبور (منجیک ترمذی- لغت فرس- حواشی برهان قاطع مصحح دکتر معین)
- ۱۰- به یکی زخم تپانچه که بدان روی کریه بزدم جنگ چه سازی، چه کنی بانگ و ژغار (ابوالمثل بخاری، لغت نامه)
- ۱۱- مرحوم دکتر معین آن را اسم صوت دانسته اند (حواشی برهان، ذیل ژغندص، ۱۰۶)
- ۱۲- مرحوم دکتر معین همچنان این کلمه را اسم صوت دانسته اند (حواشی برهان قاطع)
- ۱۳- زگریه و شنۀ کلک او بخندد عقل زخنده مه منجوق او بگرید جان (مختاری غزنوی، فرهنگ نظام- حواشی برهان)
- ۱۴- مرحوم دکتر معین آن را اسم صوت نوشته اند (حواشی برهان)
- ۱۵- برهان، جهانگیری، فرهنگ نظام.
- ۱۶ و ۱۷- مرحوم دکتر معین آن را اسم صوت نوشته اند (حواشی برهان)
- ۱۸- مجدهمگر: بازدانی به علم منطق طیر لحن موسیچه راز و یله زاغ
- ۱۹- مرحوم دکتر معین هم آن را اسم صوت نوشته اند و این بیت را مثال آورده اند: از امتلی آنکه هکچه گردد یارش باید که کنی مقیثی در کارش (حواشی برهان ص ۲۳۵۶)
- ۲۰- از معنی کردن اسم صوتها و موارد استعمال آن به سبب عدم گنجایی مقاله چشم‌پوشی کرد
- ۲۱- دستور زبان فارسی (دائی جواد) ص ۲۰۱
- ۲۲- این کلمه را مرحوم دکتر معین صوت نوشته اند؟ (حواشی برهان قاطع ذیل

- همین کلمه، ولی ظاهراً اسم صوت است نه صوت.
- ۲۳- رجوع: غلغله، غریو، غوغا در همین مقاله.
برخی از مآخذ:
دستورهای زبان فارسی از جمله:
دستور زبان فارسی (دکتر پرویز ناتل خانلری- دستور امروز (دکتر خسرو فرشیدورد)
دستور زبان فارسی (قریب- بهار- فروزانفر- همایی- یاسمی)
شاهنامه و دستور (دکتر محمود شفیعی)
دستور زبان فارسی (دائی جواد)
دستور زبان فارسی (ر. ذوالنور)
دستور نامه (دکتر مشکور)
دستور زبان فارسی (خیامپور)
فرهنگهای فارسی و عربی از جمله: فرهنگ جهانگیری، فرهنگ نظام، لغت فرس اسدی
برهان قاطع، اندراج، لغت نامه دهخدا، حواشی برهان قاطع (دکتر محمد معین).
منتهی الارب- تاج العروس
لاروس فرانسه.
قرآن کریم.
د واوین شاعران از جمله: دیوان خاقانی شروانی، عنصری، سنائی، حدیقه الحقیقه
بوستان سعدی، مثنوی مولانا، غزلیات شمس.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی